

اندر مصائب ندانم کاری

حسن لاهوتی

این سخن نیز شنوده می‌گویم
بلکه از آزموده می‌گویم

۱۱۵

«اندر مصائب ویراستاری» نوشته پردرد «یار دیرینه» (کلک، ش ۱۴-۱۵، ص ۱۲۷-۱۳۰) سخنی بسیار خصوصی و اختصاصی بود، به این معنی که ایشان از بلایی نالیده بودند که بر سر اثری متعلق به خودشان آمده بود و صرفاً اختصاص به حرفه و هنر ویراستاری داشت.

من بنده هیچ‌مدانِ جوش جوشی ناوارد بی‌ذوق و سلیقه وقتی این درد دل بسیار صمیمانه را خوانده‌ام، با آنکه خوشبختانه تاکنون گرفتار چنین ویراستار باذوق و دانشمند و پرتجربه‌ای نشده‌ام تا مزه اینگونه افاضات گرانقدر را بچشم، چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که هر چه را از این گونه مصائب (البته در زمینه ترجمه) قبلاً دیده بودم و به ناچار همه را به تاریکخانه نسیان سپرده بودم، بار دیگر پیش چشم مجسم دیدم و بی‌اراده قلم برداشتم و چندین صفحه را سیاه کردم که برای «کلک» بفرستم. اما بهتر دیدم که همان صفحات را هم بر روی آن خاطرات و تجربه‌های تلخ انبار کنم و به همان تاریکخانه نسیان بسپارم.

این فراموشی سعادت عظیمی است در شمار دیگر مواهب الهی که به بشر عطا شده است که اگر نمی‌بود از شدت اتفاق و تکرار برخی مصائب بی‌علاج، عمر آدمی از این هم که هست

کوتاه‌تر می‌شد. این بود که عزم را بر فراموشی جزم کردم و مقاله‌ای را که نوشته بودم در ردیف و جای خودش در طاقچهٔ تاریکخانهٔ نسیان نهادم و دنبالهٔ کار خویش گرفتم.

در این زندگانی سخت که زنده ماندن، خود، پرنج‌ترین کاری است - چه رسد به اینکه فوجی به اسم خانواده را هم بخواهی زنده نگاهداری - و درد تهیهٔ قوت لایموت با کوپن و بی‌کوپن، با سوبسید و بی‌سوبسید، خود، جهدی بلیغ و تلاشی جانکاه‌تر از کوه‌کنندن را می‌طلبد واقعاً چه جای آنکه هر دم دست درون تاریکخانهٔ نسیان بری و آن را بشورانی و هر چه را که به لطف عمیم فراموشی جان از آن به سلامت برده‌ای باز به روشنایی آوری و بلای جان خودت سازی. سعدی می‌فرماید:

هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید
گویم این نیز نهم بر سر غمهای دگر
باز گویم نه که دوران حیات اینهمه نیست
سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

حقیقتاً اگر می‌شد که چنین کنیم، خوشبخت بودیم، اما چگونه می‌شود؟ بر اثر همین نشدن بود که تلفن جناب دهباشی مرا واداشت تا آن نوشته را از تاریکخانهٔ نسیان بیرون کشم و بازنویسم.

باری، صحبت از درد دل «یار دیرینه» بود و «مصائب ویراستاری». کلام ایشان قل و دل بود و حرمتش واجب بخصوص که مسلماً از پیش‌کسوتان فن شریف ترجمه در سرزمین ادب‌پور ما هستند زیرا چنان که مرقوم فرموده‌اند در هفتاد و پنج‌سالگی «تقریباً چهل سال است که دست‌اندرکار نوشتن و ترجمه» اند. اما همانطور که در ابتدای سخنم یادآور شدم آنچه ایشان مرقوم فرموده‌اند تجربه‌ای است خصوصی و مربوط به ویرایش!! اثری از آثار عدیدۀ ایشان که گرفتار نوک تیز قلم بی‌رحم آن آقای ویراستار شده است که مرتبهٔ تجربه و فضل و ذوقش جز در همین یک موردی که «یار دیرینه» روشن فرموده‌اند بر کسی معلوم نیست. اما آیا ایشان اجازه می‌فرمایند که درد دل بی‌شائبۀ ایشان را در قالبی کلی‌تر باز گوئیم؟ با این سرفصل درشت که ویراستار چه کسی است و وظیفهٔ او چیست؟ اگر توانستیم در این مملکت پاسخ درست و روشنی برای این سؤال بیابیم، آنگاه بسیاری از مشکلات را حل خواهیم کرد و لااقل خواهیم توانست داوری کنیم که تغییر «خلل پذیرفت» به «کان لم یکن شد» و «بد مکنید» به «بدرفتاری

نکنید»^۲ یا «دست یافتن» به «دست‌یابی»^۳ و امثال اینها که در مقاله یار دیرینه یاد شده بود در حیطه وظایف و صلاحیت علمی و هنری جناب ویراستار قرار دارد یا نه؟

تردید نیست که ویراستاری مانند مترجمی در این مملکت نه مدرک می‌خواهد و نه کلاس و دوره ویژه دیدن و نه تجربه کافی قابل قبول. هر که در خود ذوقی دید و دو کلمه‌ای را از هم تفاوت گذاشت دست به خزانه یکی از این دو گنج و امثال آن می‌برد و نتیجه‌اش همین بلبشویی است که ملاحظه می‌فرمایید.

بالاخره اولیا و بزرگان به فکر افتادند و خوشنویس و خطاط را تعریف کردند و برای آن مراتب قائل شدند (متوسط، خوش، ممتاز) و امروز از هر مدعی خوشنویسی که بررسی به چه دلیل؟ قبل از ارائه کار عملی دست می‌کند و برای تأیید مدعای خود، امضای ریاست انجمن خوشنویسان کشور را از جیبش برون می‌آورد و ارائه می‌دهد، نه همین که به داشتن آن البته افتخار می‌کند و جا دارد و شایسته هم همین است.

دانشگاه نیز بسیاری از فنون و هنرها و صنایع مستظرفه را بر طبق اصول منظم به کلاسها برد و سبب شد که جامعه هویت مجسمه‌سازان، نقاشان، موسیقی‌دانان، بازیگران و هنرمندان متأثر و سینما و از این قبیل را نیک بشناسد.

مدرسه عالی رادیوتلوویزیون^۴ تکلیف تولیدکنندگان برنامه‌های صدا و سیما و دیگر حرفه‌های این دو رسانه هنرمندطلب را روشن کرد و فیلمبردار، صدابردار، (تدوین‌کننده) و غیرهم ذلک را تعریف کرد و برای کار در این دستگاه عریض و طویل تربیت کرد و می‌کند، وگرنه یادم هست که در گذشته‌ای نه بیش از بیست سال، یکی از راه می‌رسید و کنار دست آن دیگری که قدیمی‌تر بود چندی شاگردی می‌کرد و به اندک زمانی خودکوس استقلال هنری می‌زد و خود را تهیه‌کننده، کارگردان، صدابردار و... می‌خواند.

ناگفته نماند که اگر فردی، به شرط برخورداری از استعداد خدادادی، دور از کلاس و درس و بحث رسمی، خود طلبه‌وار در پی کسب هنر برخیزد و استعداد ذاتی خود را بروز دهد البته با اقبال جامعه روبرو خواهد شد اما عیب کار در این است که افراد بی‌استعداد و معلم‌ندیده ممکن است خدای نخواستہ از رواج چنین بازاری به ناشایست بهره جویند و ذهن جامعه را با هنر ناقص خود مشوب و پریشان سازند که بهترین تجلی آن را در خام‌خوانان آواز امروز ایران

می توان دید.

از اصل موضوع دور نشویم، متأسفانه قضیه مترجم و ویراستار، هنوز هم در این روزگار پیرو همان شیوه کهن است و کمی آنطرف تر. چون کمتر کسی را می توان سراغ کرده که بگوید من در ترجمه شاگردی فلان استاد ترجمه را کردم یا در ویراستاری چندین و چند سال شاگرد فلان ویراستار دود چراغ خورده بودم. امروز صرف تسلط مختصر به زبان مبدأ (و غالباً با تسلط کمتر به زبان مقصد یعنی فارسی) - اگر لیسانس زبان هم در دست باشد یا سالی به کمبریج هم رفته باشد - نور علی نور - برای آغاز کردن کار ترجمه ظاهراً بسنده می نماید.

بعضی دانشکده ها زبان تدریس می کنند با گرایش ترجمه - یعنی زبان بیگانه را (اکثراً بل همه زبان انگلیسی) آموزش می دهند با شیوه ترجمه کردن، و این قدر هم هنوز برای مترجم شدن و ترجمه کردن کافی نیست. زیرا مترجم باید علاوه بر زبان خارجی، ادبیات فارسی را نیز خوب بداند، به زمینه موضوع و رشته ای که می خواهد متون آن را ترجمه کند آشنایی کافی داشته باشد و علاوه بر این استعداد این فن شریف را نیز دارا باشد و خیلی شرطهای دیگر. اما متأسفانه می بینیم که این هنر، نیز هنر ویراستاری، به صورت تفننی و ذوقی صرف درآمد است. بنابراین عناوین مهم و ظریف دیگری که باید رعایت شود اصولاً موضوع پیدا نمی کند. ممکن است در پاسخ بگویند که جامعه، خود بهترین معیار است و سره را از ناسره جدا می کند. البته حرف درستی است اما تا وقتی جامعه بجنبد صدها ترجمه مثل میراث اسلام^۵ به بازار می آید که با متن اصلی فاصله زیاد دارد و انتشارش مسلماً خالی از ضرر نیست^۶. یک مثال از این ترجمه چون مشتقی از خروار:

«مقدس حقیقی کسی است که میان مردم زندگی نموده و با آنها بخورد، خرید و فروش کند، ازدواج نماید، در مباحث و مجالس اجتماعی داخل شود ولی هرگز خدا را برای یک لحظه هم فراموش نکند»^۷.

جملات بالا ظاهراً سخنان شیخ ابوسعید ابی الخیر است در صفحه ۸۸ میراث اسلام که صورت درست آن چنین است:

«مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و بخورد و در میان بازار در میان خلق ستد و داد کند [و زن کند] و با خلق بیامیزد و یک لحظه، به دل، از خدای غافل نباشد»^۸.

به قول نقاد دانشمند:

«نباید تصور کرد که مترجم مسئول پیدا کردن اصل عبارات نیست. معنی ندارد که ما با داشتن کتب فارسی و عربی برویم و اقوال نویسندگان و گویندگان خود را از روی ترجمه اروپایی‌ها به فارسی ترجمه کنیم آنهم به این زشتی».^۹

در همین ترجمه است که «ابن ماجه»، «ابن مجید شده»، «الاقمر» و «خانقو» به صورت الامکر و کانو و نام کتاب «الرعاية لحقوق الله» تألیف الحارث بن اسد المحاسبی به صورت «رعاية حقوق الله» تألیف حسن بصری ضبط شده است!!

نقاد فاضلِ متنِ مترجم این کتاب پر عظمت که گروهی از بلندپایه‌ترین دانشمندان و خاورشناسان اروپایی آن را در سیزده مقاله تألیف کرده‌اند، تعدادی از اغلاط و کاستی‌های فراوان این ترجمه را بر شمرده و افزوده است:

«اصل کتاب میراث اسلام بدون فهرست‌ها ۴۰۴ صفحه است و ترجمه آن بدون ملحقات ۳۱۵ صفحه».^{۱۰}

حالا محاسبه بفرمایید که چند صفحه و به چه علت حذف شده است.

این یک نمونه از ندانم‌کاری‌ها و تفنن کردن‌ها در کار ترجمه مربوط به چهل و سه سال پیش و نمونه‌آموزیش را فراوانتر (به سبب افزون شدن تعداد مترجمان زبردست!!) یا در نشریات می‌خوانیم به صورت نقد یا خود عیان به چشم می‌بینیم.

در ترجمه‌ای ناقص از کتاب عظیم شرح نیکلسن بر مثنوی^{۱۱} چیزها می‌بینی که خیره می‌مانی و به حیرت می‌افتی. با آنکه در پشت جلد کلمه «تألیف» به وضوح دیده می‌شود در بالای همه صفحات کتاب نوشته شده است: «تفسیر نیکلسن بر مثنوی»، وقتی چاپ دوم این کتاب^{۱۲} بعد از ۱۴ سال به بازار می‌آید می‌بینی که اولاً نام کتاب عوض شده و کلمه «تألیف» در اینجا «تألیف و ترجمه» شده است (که جای حروف بسیار دارد) و این کتاب، یعنی این چاپ سال ۶۹، به جز پشت جلد و جلد داخلی و شناسنامه آن، بی‌کم و کاست و بی‌هیچ تغییری آفست همان چاپ ۱۴ سال پیش است. در آن سال نام کتاب شرح چهار تمثیل از مثنوی بود، در این سال تفسیر مثنوی مولوی است. ملاحظه می‌فرمایید که با این تمهید شیرین و لطیف یکی از نوادر اتفاقات و عجایب روزگار به وقوع می‌پیوندد به نحوی که این هر دو نسخه یعنی هم نسخه چاپ چهارده سال پیش و هم نسخه چاپ ۱۳۶۹ چاپ اول از کار در می‌آید.

نگارنده در صدد نقد آن کتاب نیست ولی صرفاً از باب تأیید صدق عرایض خود یکی دو تا

از افاضات ترجمه‌ای مترجم و مؤلف محترم را که بنا بر شهادت پشت جلد همان اثر مقام استادی دانشگاه را هم یدک می‌کشند به عنوان نمونه دیگری از ندانم‌کاریها در اینجا می‌آورد. مرقوم فرموده‌اند یعنی ترجمه فرموده‌اند که:

«برای مزید آگاهی به یادداشت‌های اول و دوم منتخبات دیوان شمس و نیز به کتاب ارزشمند دائرةالمعارف اسلامی، تحت عنوان شمس تبریز مراجعه شود».^{۱۳}

از بحث درباره ترکیب «مزید آگاهی» که «آگاهی مزایده» را به یاد آدمی می‌آورد، نیز از «کتاب ارزشمند» که هیچ‌یک در متن اصلی کتاب نیکلسن دیده نمی‌شود در می‌گذریم و هر دو افزوده را از جوازات مترجم به حساب می‌آوریم؛ اما منظور از «یادداشت‌های اول و دوم منتخبات دیوان شمس» چیست؟ بنده از روی متن انگلیسی شرح نیکلسن بر مثنوی عرض می‌کنم: منظور، یادداشت یا شرح وی بر عبارت «مکان الروح والجسدی» است که در صفحه دوم دیباچه دفتر اول مثنوی تصحیح او آمده است.^{۱۴} بنابراین منظور از «یادداشت‌های اول و دوم»، همانا دفتر اول مثنوی سطر دوم دیباچه است و از این نمونه در این کتاب فراوان است. اما اگر بپرسید که «منتخبات دیوان شمس» چرا در اینجا آمده است؟ جوابش این است که نیکلسن به صفحات XVIII-XXV (یعنی ۲۵ - ۲۸) مقدمه خود بر منتخبات دیوان شمس ارجاع داده است.

حالا، عرض می‌کنم که شاید پیدا کردن این گونه مضامین دشوار به نظر آید و حق با مترجم محترم باشد که به اشتباه بیفتند چون بالاخره دقت لازم دارد اما اگر خواننده‌ای اهل بخیه نباشد و دائرةالمعارف اسلام Encyclopaedia of Islam چاپ لیدن را نشناسد، از عبارت «کتاب ارزشمند دائرةالمعارف اسلامی، تحت عنوان شمس تبریزی» چه می‌فهمد؟ لابد خیال می‌کند عنوان کتاب ارزشمند دائرةالمعارف اسلامی، شمس تبریزی است!! ولی نه! منظور نیکلسن ماده یا مدخل «تبریزی» است در آن دائرةالمعارف. جهت مزید اطلاع خوانندگان محترم عرض می‌کنم که آن دائرةالمعارف مدخل شمس تبریزی ندارد و به این علت است که نیکلسن به ماده «تبریزی» ارجاع می‌دهد.

یک نمونه دیگر: شماره‌های ۲۴، ۵۸، ۹۷ و ۷۹ آیات قرآن است^{۱۵} و اشتباه که درست آن به ترتیب ۲۶، ۵۷، ۹۷ و ۸۰ است. این دیگر اهمال است نه اشتباه.

یک نمونه دیگر: مراد از «کتاب الهام سن جان دیویی»^{۱۶}، «مکاشفات یوحنا» است.

یک نمونه دیگر هم می‌گوییم و کلام را ختم می‌کنم چون اگر بخواهم ادامه دهم باید به قطر همان کتاب کاغذ سیاه کنم.

آیا می‌دانید «شوکواسکی»^{۱۷} کیست؟ و هنر اسطرلاب^{۱۸} و هنر کیمیا^{۱۹} کدامست؟
آری شوکواسکی یعنی ژوکوفسکی مصحح معروف کشف‌المحجوب هجویری و هنر اسطرلاب و کیمیا یعنی مقاله، ماده یا مدخل اسطرلاب و کیمیا ایضاً در دائرةالمعارف اسلام. مترجم و مؤلف محترم از سه حرف art انگلیسی به اشتباه افتاده و متوجه نشده است که مراد article است به معنای مقاله و نه art به معنای هنر.

بگذریم، مثالها و نمونه‌ها بیش از آن است که بتوان گفت و نوشت و البته نمی‌دانم که ترجمه‌های یادشده در بالا زیر نگاه نازک‌بین و پراستار هم قرار گرفته است یا نه؟ اما می‌توانم حدس بزنم که جواب منفی است. خوشبختانه در عهد ما و پراستاران صاحب‌نظر و دقیق و باذوق و بی‌تعصبی هم هستند که در کنار مترجمان فاضل و توانای باسابقه مایه مباهات و افتخارند. مسلماً از زیر دست آنان چنین سرهم‌بندی‌های ناشی از بی‌مایگی و ندانم‌کاری بیرون نمی‌آید و نیک می‌دانند که منظور از Preface در مثنوی «دیباچه» است نه «مقدمه متن».^{۲۰}

باری باید جرئت کرد و گفت که انتشار این نوع ترجمه‌ها هم توهین و خیانت به نویسندگان اصلی است و هم نادرستی و نابکاری نسبت به هموطنان خود. ایرانیانی که این کتاب شما را می‌خوانند، اگر از موضوع مطلع باشند و انگلیسی‌ندانند که به اصل کتاب رجوع کنند تصور می‌کنند که آن علمای درجه‌اول اروپا این اندازه جاهل و تنگ‌مایه‌اند و آنها هستند که به شارلاتانی حائز مقام‌های مهمی شده‌اند و اگر از موضوع نیز بی‌اطلاع باشند خیال می‌کنند که آنچه در این کتاب نوشته شده است صحیح است و وحی منزل است و نتیجه سی سال تتبع و مطالعه است و پس فراداست که در جراید و مجلات مقالاتی به امضای این و آن منتشر می‌شود که اساس و مبنای آن دروغ‌هایی است که شما به دهان این علمای عالی‌رتبه اروپا گذاشته‌اید».^{۲۱}

چه کسی باید جلو این ندانم‌کاری‌های بی‌حساب و کتاب را بگیرد؟ و چگونه؟ یا چه

تدبیری باید اندیشید که با این مصائب روبرو نشویم؟

جواب معلوم است و جواب‌دهنده مجهول.

پانوشته‌ها:

- ۱- کلک، ش ۱۴-۱۵، ص ۱۲۹، س ۱۲.
- ۲- همانجا، ص ۹.
- ۳- همانجا، ص ۱۵.
- ۴- گمان می‌کنم دانشکده صدا و سیما نام گرفته باشد.
- ۵- ترجمه آقای مصطفی علم.
- ۶- نقد نسبتاً مفصل آن را در یغما، سال اول، شماره سوم، خرداد ۱۳۲۷، ص ۱۲۴-۱۳۲ مطالعه بفرمایید.
- ۷- همانجا.
- ۸- اسرارالتوحید، تصحیح دکتر شفیمی کدکنی، ج ۱، ص ۹۹.
- ۹- همانجا، ص ۱۲۸، س ۳۲ به بعد.
- ۱۰- همانجا، ص ۱۲۷.
- ۱۱- دکتر جواد سلماسی‌زاده، شرح چهار تمثیل از مثنوی مولوی، بر اساس تفسیر رینولد الن نیکلسن و فاتح‌الابیات و روح‌المثنوی، بخش نخست، چاپخانه تابش تبریز، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (= ۱۳۵۵ هجری شمسی).
- ۱۲- دکتر جواد سلماسی‌زاده، تفسیر مثنوی مولوی، بر اساس تفسیر رینو (کذا) آلین (کذا) نیکلسن و فاتح‌الابیات و روح‌المثنوی، چاپ اول، چاپ اقبال، ۱۳۶۹. توضیح آنکه این کتاب و کتابی که در شماره ۱۱ نوشته شده هر دو یکی است.
- ۱۳- همانجا، ص ۱۳۲.
- ۱۴- شرح نیکلسن بر مثنوی، ذیل بیت ۱۲۳ دفتر اول.
- ۱۵- دکتر جواد سلماسی‌زاده نامبرده در بالا، ص ۳۶. در این ترجمه هر جا آیه قرآن است بر همین منوال است.
- ۱۶- همانجا، ص ۴۹.
- ۱۷- همانجا، ص ۹۸.
- ۱۸- همانجا، ص ۱۲۰.
- ۱۹- همانجا، ص ۱۶۵.
- ۲۰- همانجا، ص ۳۰.
- ۲۱- یغما، نامبرده در بالا، ص ۱۳۲.